فهرست

[اصول/ سیره معصوم 2](#_Toc135052039)

[پیشگفتار 2](#_Toc135052040)

[جریان اصول عقلایی و موضوعی در سیره 3](#_Toc135052041)

[قاعده پایه 3](#_Toc135052042)

[حالات ثانویه در قول و فعل 4](#_Toc135052043)

[مبحث سوم 7](#_Toc135052044)

[توضیح بیشتر 8](#_Toc135052045)

# اصول/ سیره معصوم/فروع

# پیشگفتار

دومین مبحث در سیره معصوم آن بود که در اقوال ما استفاده حکم انجام می‌دهیم ولی با اجرای چند اصل و قاعده. وقتی امام در سخن چیزی فرمودند یک سؤال و تردید پیدا می‌شود که این موضوعی که متعلق حکمی قرار گرفت به عنوان خود آن و اولی و آن که در روایت وارد شده است، متعلق حکم است؟ یا اینکه از باب طرو یک عنوان ثانوی است که این حکم آمده اینجا و آن عنوان ثانوی ذکر نشده است.

این یک سؤال است که احتمال عنوان ثانوی بودن و دخالت عنوان ثانوی در بیان مولاست. این را گفتیم اصل ‌عدم دخالت عنوان ثانوی است بر پایه این که اصل این است که همان اینجا ذکر شده است موضوعیت دارد نه اینکه مصداق یک عنوان دیگری است. و متعلق خود این هست نه اینکه یک عنوان دیگری ثانوی وجود داشته و موجب طرو حکم بر این موضوع شده است.

حتی اگر احتمال بدهیم این از باب مصداقیت آن برای عنوان ذاتی این، عنوان دائمی و عنوان ثانوی هم نیست ولی در خطاب مصداق موضوع آمده است نه خود موضوع و متعلق، آن هم باز می‌گوییم اصل موضوعیت است. خود این موضوع است. وقتی که امر و نهی را روی عنوان اکرام، عنوان عالم، این را بگوییم اکرام متعلق نیست، اکرام در این مورد یکی از این دو احتمال ثانوی بدهیم بگوییم اکرام یا عالم، چه متعلق و چه موضوع که در خطاب آمده است از این جهت حکم را پذیرفته است که یک عنوان ثانوی ناگفته و نانوشته بوده است و این معروض آن عنوان است از این جهت حکم آمده است «اکرم» این را می‌گوییم نه.

یک احتمال دیگری هم وجود دارد که اکرامی که اینجا مثلاً گفته است اطعم العالم این از حیث این است که مثال و مصداق برای اکرام است نه عنوان ثانوی، مصداقی برای عنوان عام‌تر خودش هست. عنوان نوع و جنسی است، صنف و نوع است. آن را هم می‌گوییم نه.

بنابراین وقتی می‌گوییم اکرم العالم هم در اکرام که متعلق هیئت است و هم در عالم که موضوع حکم است دو احتمال وجود دارد

یکی اینکه اینجا که فرمود اکرم العالم از باب اینکه عالم را اکرام نکنی ضربه‌ای می‌زند، یک عنوان ثانوی بوده است که می‌گوید اکرم العالم. می‌گوییم نه، اصل این است که همین که در خطاب آمده است موضوع است نه اینکه موضوع چیزی دیگر است و طرو بر این پیدا کرده بدون آنکه آن را بگوید تطبیق می‌دهد. راحت این را با اصول عقلایی رد می‌کنیم

احتمال دیگر که شبیه این است در اینجا متصور است این است که بگوییم اکرم که گفته است از باب این است که اکرام مصداق عام‌تری است آن را می‌خواسته است بگوید این را گفته است و الا این هیچ دخالتی ندارد مثلاً اگر اطعم می‌گفت ممکن است کسی بگوید اطعم هیچ خصوصیتی ندارد الا این که مصداق اکرام است.

این را هم دفع می‌کردیم می‌گفتیم این را مثال نمی‌گیریم، اصل موضوعیت است.

این در خطابات لفظی و بیانات لفظی احتمال عنوان ثانوی در کار بودن یا احتمال اینکه مصداق یک عنوان دیگری است با اصالة الموضوعیه و اصول عقلایی که عرض شد. این اصول عقلاییه موضوعیت این را درست می‌کند

# جریان اصول عقلایی و موضوعی در سیره

در این مورد علاوه بر آن مواردی که دیروز عرض کردیم سؤال این است که این اصول در سیره هم هست یا خیر؟ آنجا که در عمل آمده، شخصی را که عالم است اکرام کرده است نگفته است اکرم العالم، امام اکرام کرده است، یا نگفته است اکرم الضیف، مهمانی رسیده است در عمل اکرام کرده است، حضرت عبایش را زیر پای او می‌اندازد، اینجا می‌توانیم موضوع درست کنیم و بگوییم موضوع همان عنوان اولی است؟ معلوم است کار دشوارتر است، اینکه امام اکرام در عمل انجام می‌دهد بگوییم این از حیث این عنوان ضیف است و یک عنوان ثانوی هم در کار نیست و این تمام موضوع است، این سختی‌های خود را دارد و لذا وقتی می‌گوید اکرم الضیف، اینجا راحت می‌گوییم اکرام موضوع است و اطلاق دارد و ضیف موضوع است و اطلاق دارد، هیچ عنوان دیگری را هم نگاه نمی‌کنیم و یک حکم به شکل قاعده کلیه ارائه می‌دهیم.

اما در عمل می‌بینیم که امام به جای گفتار اقدام کرد، اکرام کرد ضیف را، وجوب را بگوییم نه، رجحان را، قرائن وجوب و رجحان را پیدا کردیم و بحث قبلی را گذشتیم، شرایط و احوالی است که معلوم است این کار را به عنوان یک کار راجح انجام می‌دهد.

این احترامی که گذاشت از حیث مهمان بودن است یا از حیث اینکه مهمان خاصی است یا از حیث اینکه این مصداق رحم بوده است یا مصداق استماله قلوب بوده است. این جور عنوان‌هایی، نه از باب اکرام ضیف، این روشن است که چقدر فرق دارد آنجایی که در کلام ساخته است و ریخته است و مبین است درحالی‌که در عمل همه احتمالات وجود دارد. در کلام راحت آن اصل موضوعیت و تمام موضوع بودن جاری می‌شود و همه این احتمالات را دفع می‌کند.

# قاعده پایه

اما در عمل این به این سادگی میسر نیست. من نمی‌دانم، او عمل کرده است، بیان ندارد، عمل از یک جهت ابین و اصرح از قول است که بالاخره مجسم شده است ولی از جهات عدیده ابهام آن بیشتر از قول است، قول معلوم است که همه قوای ذهنی و فکری خود را جمع کرد و قرار است تمام مراد خود را در ارتباط با این موضوع در این قالب بیانی بریزد. این مقام بیان این جور بیان است.

این همان مقام بیان است که آن همه استفاده در اطلاق و در همه جاهای دیگر می‌شود این حاشیه را بگویم که کون المولی فی مقام البیان که شنیده‌ایم در اطلاق و امثال اطلاق یک قاعده فراتر از بحث اطلاق است. تقریباً پشتوانه همه ظهورات است.

در همه ظهورات استظهار مبتنی بر یک پیش‌فرضی است که المولی فی مقام البیان است یعنی ظاهر اینکه من این سخن را انشاء می‌کنم مخصوصاً وقتی جایگاه قانون‌گذاری و تشریع و امثال اینها باشد این است که تمام مراد خود را در ارتباط با این موضوع در این الفاظ و عبارت‌ها بریزد و عرضه کند. این کون المولی فی مقام البیان یعنی این.

این یک پیش‌فرض خیلی مشترک و عامی است که پشت سر همه استظهارات قرار گرفته است و این که در اطلاق می‌گویند به دلیل این است که در مقام بیان بودن حتی نگفته را هم می‌گیرد و قید را القاء می‌کند این خصوصیت را دارد که آنجا برجسته شده است. و الا یک قانون کلی داریم که المولی و المتکلم حکیم و به ویژه در مقام تقنین در مقام بیان است هم از جهت آنچه می‌گوید و هم از جهت آنچه نمی‌گوید و مرتبط با موضوع است.

این کون المولی فی مقام بیان این است و لذا الغاء قرائن و شرایط می‌کنیم و دخالت جزء دیگر موضوع، چیز دیگری به عنوان جزء الموضوع یا مصداقیت برای موضوع، همه اینها را کنار می‌گذاریم.

این کون المولی فی مقام البیان یک قاعده پایه‌ای هست که پشتوانه همه استظهارات لفظی است و البته در اطلاق برجسته‌تر می‌شود به دلیل اینکه می‌خواهیم از کون المولی فی مقام البیان نگفته را القاء بکنیم و اطلاق درست بکنیم. و الا در همه موارد همین‌طور است.

یعنی یک جوری در اصالة الموضوعیه و تمام اصالة الموضوعیه این کون المولی فی مقام البیان پشت سر این قاعده‌های عقلایی است.

اینها در بیان این‌طور است برای اینکه وقتی که به سخن می‌پردازد تمام مراد مرتبط با موضوع را می‌خواهد در این قالب افاده بکند اما در عمل این جور چیزی عقلایی به این قرص و قاطعی نیست. یک وقتی هست که قرار گذاشته است با عمل یک موضوعی را تعلیم بدهد آنجا خیلی نرم‌تر می‌شود و دلالت راه بازتر می‌شود برای استفاده دقیق حکم و موضوع.

به عبارت دیگر از نظر عقلایی ساخت عمل برای افاده ما فی الضمیر نیست، نه اینکه اصلاً این نباشد ولی علی‌الاصول برای این مسئله نیست از این جهت است که دیروز بحث کردیم در بحث تقیه وعدم تقیه، آنجا گفتیم که اصل ‌عدم تقیه همان‌طور که در الفاظ جاری است در اعمال هم جاری است گرچه با یک درجه‌ای پایین‌تر ولی بالاخره وقتی سخن می‌گوید اصل این است که عوامل قاهر او را به این سخن وا نداشته است، تحت تأثیر یک قهری و اجبار و رعایت یک اضطراری این را انجام نمی‌دهد، اصل ‌عدم اکراه است، اصل ‌عدم اجبار است، اصل ‌عدم اضطرار است، اصل ‌عدم تقیه است. اینها سلسله اصولی است که در سخن افراد جاری است

بعید نمی‌دانستیم که عین این اصول در اعمال هم جاری باشد یعنی کسی که رفتاری انجام می‌دهد علی‌القاعده تحت تأثیر اجبار، یا اکراه، یا اضطرار و تقیه نیست، همان‌طور که در قول این اصول جاری می‌شود در فعل هم جاری می‌شود این مطلب اولی بود که دیروز گفتیم.

# حالات ثانویه در قول و فعل

اینجا بر اساس عرض دیروز تأکید می‌شد که فعل هم وزن قول است در این که این حالات ثانویه اکراه و اجبار و اضطرار و تقیه در آن نیست. و حتی حالت تقیه مداراتی هم در آن نیست، تقیه اضطراری که نیست، تقیه مداراتی هم نیست یعنی اصل این است که چه می‌گوید، چه وقتی که عمل می‌کند از باب ملاحظه کاری نیست و به طریق اوضح از باب اکراه و اجبار و اضطرار نیست.

این تقریباً فعل و قول فرق نمی‌کند البته در فعل یک مقدار ضعیف‌تر است اما باز قابل اعتماد است برای اینکه بگوییم این سیره‌هایی که انجام می‌دهد در شرایط عادی و فضایی قرار گرفت است و اینجا اکرام می‌کند و آنجا تذکر می‌دهد آنجا امر می‌کند و آنجا توبیخ می‌کند و آنجا اقدام دیگری انجام می‌دهد از اقدام‌های سیاسی و اجتماعی، فرهنگی و شرایط، شرایط الزام و اکراه و تقیه نیست.

بعد هم می‌گفتیم آن شبهه‌ای که ائمه در طول زمان در اجواء تقیه بودند گفتیم این شبهه نسبت به اقوال و افعال مشترک الورود است و در اقول از یک جهت برجسته‌تر است و در افعال از یک جهت دیگر برجسته‌تر است و همه قابل جواب است که دیروز گفتیم.

نفی عنوان ثانوی

اما امروز در بحث نفی عنوان ثانوی یا جزء موضوع بودن یا مصداق یک عنوان دیگر کلی‌تر بودن می‌گوییم بین قول و فعل خیلی فرق است

قول که انجام می‌دهد آن کونه فی مقام البیان خیلی برجسته است و لذا وقتی می‌گوید اطعم العالم می‌گوییم شاید اطعم العالم که گفته است از باب این است که اینجا دیده است اگر عالم را احترام نگذارد، آن شرایط اجتماعی که دارد ممکن است به او لطمه‌ای بزند یک عنوان ثانوی بوده است که می‌گوید اطعم العالم، می‌گوییم نه.

شاید اطعم العالم موضوعیت ندارد مصداق آن اکرم است گفته است اطعم، این را همه میگویند نه، اصل کونه فی مقام البیان است در مقام بیان موضوع را که گفت یعنی خودش هست، نه مصداق دیگر یا معروض عنوان ثانوی دیگر و اصل این است خودش موضوع است جزء دیگری ندارد که اطلاق می‌شد و تقسیمات.

اینها همه از کونه فی مقام البیان سه چهار اصل فرعی درمی‌آید می‌گوید این تمام موضوع است و خودش هست اما در فعل این‌جوری روشن نیست. برای اینکه فعل یک عملی است که همراه آن بیان نیست، اقدام و عمل است و لذا این اطعامی که اینجا کرده است ممکن است از حیث اینکه رحم بوده است یا از حیث اینکه عالم است یا از حیث اینکه عالم رحم است یا همسایه است و انواع اینها وجود دارد و خیلی راه باز نیست که بگوییم احترامی که امام به علی بن حاتم گذاشت مثل این است که می‌گوید اکرم الضیف، اکرم الضیف که می‌گفت می‌گوییم اصالة الموضوعیه و اطلاق و همه اینها را جاری می‌کنیم و یک قانون از آن بیرون می‌کشیم.

اما اکرامی که به علی بن حاتم گذاشت می‌شود گفت از باب این است که مطلق ضیف است، می‌شود گفت ضیف خاصی است، می‌شود گفت از باب ضیف بودن نبوده است از باب این بوده است که کرمی داشته است و نه از باب ضیف. اینها دیگر از چاره دستمان کوتاه است.

امام حسین علیه‌السلام قیام کردند، این قیام از حیث این است که هر جایی که حاکم ستمگری بود باید قیام کرد یا از حیث این است که یزید یک ویژگی‌هایی داشت یا از حیث این است که آن قطعه تاریخی جوری بود که اگر انجام نمی‌شد در آینده آن طور می‌شد. اینها همه سؤالاتی است که در مسئله وجود دارد.

قول که می‌فرمود، علیه جائر قیام بکن، اطلاق و اصالة الموضوعیه راه باز بود ولی در فعل که می‌آید این ابهام پیدا می‌شود و این ابهام موجب می‌شود در سیره‌ها این همه تفسیرهای پیچیده در بیاید، در اقوال خیلی جای اجتهاد و احتمالات داریم ولی هم به هم نزدیک است و خیلی روان‌تر است آن‌ها، ولی وقتی در سیره معصومین می‌آییم بخصوص در سیره‌های مهم اجتماعی و سیاسی می‌بینیم دچار چه اضطراب و آشفتگی می‌شویم و تا حدی که در یک اصل و در یک موقعیت او می‌گوید او و او می‌گوید آن سیره او، برای اینکه این سیره بیان نداشت که بتوان راحت از آن استفاده بکنیم و حتماً باید برویم که اقوال راهنمای ما بشوند.

این را اینجا نداریم منتهی عرض ما در بحث تقیه و اضطرار و اکراه اصل این است که اینها نیست و راحت می‌توان از آن استفاده کرد و آن احتمالات را دفع کنیم

اما از حیث عنوان‌ها که عنوان را پیدا بکنیم و حکم را روی آن ببریم و بعد بگوییم تمام عنوان است و اطلاق دارد، اینها دستمان از چاره کوتاه است بر خلاف بحث قبل

البته اینجا راه بسته نیست می‌شود قرائن عامه و خاصه پیدا کرد و حتی از فعل معصوم به یک امر خاصی رسید.

یکی از قرائن عامه که آنجا هم گفتیم اینجا هم جاری است این است که امام در مقام تعلیم یک موضوع خاصی باشد یعنی معلوم شده است که موضوع محدد شده است، صلوا کما رأیتمونی أصلی، حالا این را گفته‌اند یا از احوال فهمیدیم از احوال که در مقام تعلیم نماز است اینجا فعل گویا قول شد. یعنی فعل در مقام بیان شد. این یک قاعده کلی است اگر با قرائنی فهمیدیم که این فعل در مقام بیان است اینجا راه باز می‌شود برای اینکه از همین فعل یک قانون استنتاج بکنیم. شبیه اطلاق مقامی می‌شود.

اطلاق مقامی در قول هم جاری می‌شود، اطلاق مقامی اینجا اصطلاح دیگری است، اطلاقی که در افعال جاری می‌شود چون ممکن است هیچ قولی هم نباشد، حتی صلوا کما رایتمونی أصلی نباشد ولی از احوال می‌فهمیم اینکه امام آمده‌اند اینجا می‌خواهند یاد بدهند، آمدند وارد طواف شدند و مردم هم تماشا می‌کنند، از حالش فهمیدیم که اقدام را به عنوان یک تعلیم انجام می‌دهد. بدون اینکه چیزی بگوید همین که در مقام تعلیم آمد یک چیزهایی از آن استفاده می‌شود.

یک جاهای زیادی از سیره‌ها داریم که می‌شود از احوال فهمید که امام از اینکه یک حال کار طبیعی یا انجام وظیفه شخصی بیرون آمده است، می‌خواهد که ببینیم و تأسی بکنیم و تعلم داشته باشیم. اینجاها این‌طور است

بعضی ادعا می‌کنند کلاً ائمه در افعالشان این‌طور هستند، این را کلاً نگوییم در یک فی‌الجمله موسع بعید نیست. افعال عادی و اعتیادی امام کار خود را می‌کند اما در سایر مسائل ممکن است بگوییم که مقام امام، مقام تبلیغ است، مقام الگوسازی است. این باشد دایره استفاده را مقداری بازتر می‌کند.

و لذا در این بحث اول دشواری عبور از موانع کم بود یعنی در بحث تقیه، اما در بحث مقام بیان بودن و الغاء خصوصیت و عناوین ثانوی و جزء موضوع بودن و مصداق موضوع بودن خیلی دشوارتر است.

درعین‌حال نباید نومید بود و راه باز است از جمله این که کسی بگوید علی‌الاصول امام در مقام بیان است حتی در افعالش، فی‌الجمله این قابل دفاع است

یا اینکه علی‌الاصول نه، موارد خاصی پیدا بکنیم که کونه فی مقام البیان را بفهمیم، از نظر عقلایی راه باز می‌شود. تکرار است، عبادت است، چیزهایی که سابق گفتیم خیلی از آن‌ها اینجا جاری می‌شود و ظرفیت فعل و سیره را بالا می‌برد. واقعاً این بالاست یعنی خیلی کمک می‌کند که راحت‌تر بگوییم این فعل در مقام بیان است.

عالم یا شخصیتی که انضباط بالایی دارد و عنایت دارد که هر کاری می‌کند یک توجهی به او می‌شود، این کونه فی مقام البیان را خیلی بالاتر می‌آورد و این در امام علی‌الاصول بالاست، درعین‌حال می‌گوییم در حد قول نیست که یک اصل اولیه خیلی وسیع اجرا بکنیم اما درعین‌حال بالاست، راه را باز می‌کند که با یک قرینه دیگری بگوییم در مقام تعلیم است و می‌شود از این حکم استفاده کرد.

می‌خواهیم انسداد باب استفاده از فعل برای یک منبع برای استخراج یک قانون بسته نیست بخصوص با توجه به اینکه شأن او شأنی است که حتی در فعلش انضباط است و راه باز است و کاملاً بحث دیروز و امروز را از هم جدا می‌کنیم

می‌گوییم اصل ‌عدم تقیه، اصل ‌عدم اکراه، عدم اضطرار تقریباً در فعل و قول مثل هم اجرا می‌شود ولی اصل تمام موضوعیت و اصل ‌عدم عنوان ثانوی و کذا و کذا این در فعل و قول خیلی فرق دارد.

اما در فعل هم با توجه به مقام امام و آن انضباطی که بر رفتار او حاکم است نباید ناامید بود با یک قرائنی می‌شود آن را مبدل کرد به یک بیان و از آن حکم را استفاده کرد ولی هرگز این‌جور نیست که یک اصلی داشته باشیم و به راحتی بتوانیم.

در قول اصل این است که همین است که گفته است ولی اگر بخواهید بگویید این کنایه است، بگویید عنوان مشیر است یا جزء موضوع است قرینه خلاف می‌خواهد ولی در فعل این اصل را نداریم و با یک سختی و دشواری باید این را احراز بکنیم منتهی می‌خواهیم سختی آن را کاهش بدهیم می‌گوییم بالاخره امام یک آدم معمولی نیست یعنی یک انضباط بر او حاکم است که راه را برای استفاده حکم باز می‌کند ولی همه این عقبات را باید گذشت با جمع قرائن و شواهد عامه و خاصه.

# مبحث سوم

از این بحث دوم در این مبحث اصولی که باید اجرا بشود تا به قانون برسیم بگذریم به بحث سوم که متباین با قبلی‌ها نباشد و اعم باشد و امر بسیار مهمی است. و آن این که رفتار است ولی من جوری عرض می‌کنم که بخش‌های عام‌تری در آن هست.

قرائن زمانی و مکانی و امثال اینها در شناخت و تفسیر ما از متن مؤثر است. یک سخن، یک کلام و یک متنی را می‌خواهیم تفسیر بکنیم حتماً آن قرائن و شرایط زمانی و مکانی مؤثر است و ممکن است در آن‌ها قیودی باشد که کلام را محدود بکند. شرایط مکانی و زمانی و محیطی و امثال اینها.

وقتی کسی سخن می‌گوید یا عملی را انجام می‌دهد ممکن است که همراه با انواع قرائن و شرایط زمانی و مکانی باشد.

اینجا هم باید قول و فعل را مقایسه کنیم

در اقوال اصل الغاء خصوصیات زمانی و مکانی است و الا اگر بخواهیم الغاء نکنیم همان نظریات شبه روشنفکری می‌شود که این جزئیات احکامی که گفته شده است برای آن زمان و آن قرن و آن ادوار است، وقتی می‌گوید **﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾**[[1]](#footnote-1) این حرم الربا در آن زمان بوده است که این سیستم بانکی و پیشرفت اقتصادی نبوده است، این حرّم الربا در آن محیط است یعنی ده‌ها قید همراه این خطاب است و آن را در برگرفته است و آن قیود یا حتماً هست یا احتمال می‌دهیم و جلوی یک قانونی به آن معنا گرفته می‌شود و انواع این تعالیمی که در دین هست، آیات و روایاتی که وجود دارد همه اینها ممکن است کسی احتمال بدهد شرایط زمانی و مکانی و محیطی و اجتماعی و فرهنگی عصر نص، اینها حافه به نص بودند و دخالت در حکم دارند.

# توضیح بیشتر

این است که آن شرایط نص از مسائل زمان و مکان را دو جور می‌شود در نص و متن دخالت دارد

یکی اینکه آن شرایط را ببینیم تا نص را بفهمیم که این امر بعیدی نیست بالاخره تا می‌شود آدم باید در آن شرایط برود که بفهمد ینبغی و لا ینبغی چگونه گفته می‌شد؟ و اینکه اقوال عامه را ببینیم و شرایط صدور نص را احراز بکنیم برای اینکه نص را بفهمیم این مانعی ندارد البته در این هم حرف‌های مهمی وجود دارد که من ورود نمی‌کنم چون وارد حاشیه می‌شویم

اما نکته دوم این است که قرائن و شرایط حافه به کلام و فعل این است که آن شرایط و قرائن دخیل در حکم است، یعنی تحریم ربا مربوط به ربایی است که در محیط اقتصادی زمانی است که اصلاً بانک نبوده است و این معاملات اقتصادی نبوده است که بشود جزء موضوع بشود، قید موضوع، شرط موضوع بشود.

زمان و مکان و شرایط بشود قید و جزء و شرط موضوع نه اینکه ظرف فهم بشود، اولی ظرف فهم بود که آن جای خود و این دومی این است که گفتیم این شبیه قبلی است ولی منتهی یک مقدار عام‌تر است. این موضوع سوم است که اعم از قبل است.

اینجا در اقوال که می‌آییم آنجا قرائن کون المولی فی مقام البیان داریم همان‌طور که در بحث قبل از کون المولی فی مقام البیان در اقوال استفاده می‌کردیم که این مصداق موضوع نیست، مشمول عنوان ثانوی نیست، عنوان ثانوی نیست، عین همان کون المولی فی مقام البیان در الفاظ جاری می‌شود می‌گوییم که مولی همه فکرش را کرده است و حرفش این است **﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾** البته ما قرائن لفظیه هم داریم که حلاله حلال الی یوم القیامه، حرامه حرام الی یوم القیامه یا الفاظی هم داریم که این را تأکید می‌کند و اصل عقلایی هم داریم که طرف حرف می‌زند این است.

البته اینکه دین، دین ابدی است و برای همیشه حرف می‌زند اینها مؤید و مکمل این است که بگوییم این قرائن و احوال و شرایط زمانی و مکانی قیود موضوع و متعلق و حکم نبوده‌اند جزء، شرط، قید برای حکم و موضوع و متعلق نیستند. خود این قانون ازلی و ابدی است.

این هم یک بحث سومی است که با دومی ربط نزدیکی دارد. این هم وقتی به عمل برسیم الکلام، الکلام چون گفتیم کونه فی مقام البیان در سیره‌های عملیه آن‌جور استحکام و اقتداری ندارد به خلاف بحث اول که آنجا اصل عقلایی در قول و عمل مثل هم جاری می‌شد ولی شبیه آنچه در دوم گفتیم در سوم هم هست. البته دوم و سوم یک ملاک مشترک عامی دارند.

در اقوال می‌گوییم کون المولی فی مقام البیان، می‌گوید همینی که گفته است و سایر احوال و اوضاع و شرایط زمانی و مکانی و محیطی، اینها جزء و شرط و قید موضوع و حکم و متعلق نیستند اما درعین‌حال این چارچوب آن استظهارات و قرائن عرفیه است.

ممکن است بعضی از –همان‌طور که قرائن لفظی متصل و منفصل داریم در استظهارات عرفی قرائن لبی و احوال لبیه‌ای که قرینه به حساب می‌آید آن است – یک جاهایی شرایط محیطی و مکانی و زمانی جوری است که برای نص حالت قرینه لبیه پیدا می‌کند.

اصل این است که قیود زمانی و مکانی الغاء می‌شود مگر اینکه به حدی باشد که عرف می‌گوید این به کلام ظهور می‌دهد قرینه لبیه و حالیه است و قرینه حالیه یعنی این، چیزی که اصلاً نمی‌شود از نص آن را جدا دانست، عرف آن را قرینه می‌داند. اصل این است که به اینها اعتنایی نشود. و لذا قرائن حالیه که بارها صحبت کردیم در تفسیر متن.

1. - سوره بقره، آیه ۲۷۵ [↑](#footnote-ref-1)